

گردگویی سیاسی^۱

قراستی و اسازانه از تحلیل های سیاسی
در مورد بحران های اخیر خلیج فارس
و افغانستان

دکتر محمد رضا تاجیک، عضو هیات علمی
دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه
شهید بهشتی

مقدمه:

عرصه سیاست، عرصه تصمیم سازی، کنش و واکنش های حرفه ای، و آزمون و خطاهای مکرر است. هر اقدام و رفتار سیاسی با «تهدیدات» و «فرصتها» بی قرین است. برآیند و شکل معادله ای که بین این دو برقرار می شود را بستر و مجال بازیگری می نامند. در چنین بستری بازیگران همه در پی کسب «خیر» و دفع «ضرر» هستند. اما سیاست و سیاست بازی امری پیچیده و چند چهره ای است. نمی توان برای آن هویتی شفاف و قابل پیش بینی ترسیم کرد. در پهنه آن نمی توان چندان به بازی با حاصل جمع غیر صفر امید داشت. نمی توان به بازی بدون خطا و بدون هزینه اندیشید و نمی توان برای ایفای نقش خود به در دست داشتن زمانی فراخ دل خوش داشت. در عرصه سیاست «چیزی به نام دوست و دشمن همیشگی وجود ندارد و تنها علایق ابدی هستند»^۲. در صحنه چالش های سیاسی همواره «نوش» با «نیش» و «هویج» با «چماق» قرین و همراه است و بی تردید کسی که قصد در هم ریختن کندورا دارد، نمی تواند از نیش زنبورها غافل باشد.^۳

از جانب دیگر، در وادی مسائل نمی توان همچون پهنه علم معتقد به «پیوستگی و تداوم سیر

علمی» شد^۴ و صحنه فعالیت سیاسی را همچون مرغزاری ساکت و آرام تصویر کرد که در آن تحلیل گر فعالیت روزانه خود را با تلاش برای تبیین گزارش های ماخوذ از مشاهده، مطابق قواعدی که نظریه مستقر و مقبول مجاز شمرده، به انجام می رساند. در چنین عرصه ای نمی توان به سادگی از رهگذر نقادی به حذف فرضیه های رقیب پرداخت^۵ و به سهولت و شفافیت نمی توان به تعریف و تحدید متدولوژی های جاری و ساری در آن پرداخت، چرا که به تجویز پل فیربند «در متدولوژی هر چیزی رواست»^۶.

در این مقال، نویسنده بر آن است تا از رهگذر قراستی و اسازانه از بحران های اخیر «خلیج فارس» و «افغانستان» به برجسته کردن نوعی ناهنجاری در تحلیل های سیاسی که در اینجا «گردگویی سیاسی» نامیده می شود بپردازد. سؤال اصلی که نویسنده را به تقریر این سطور مشتاق کرد چگونگی و چرایی این امر است که با وجود اینکه در میان جامعه صاحب تحلیل خودمان به ندرت به تحلیلی که کاشف واقعیت و واضح و مبین فرایند حال و آینده پدیده ها و جریانات سیاسی باشد، بر می خوریم لکن تا کنون فردی در این رابطه به زیر سؤال کشیده نشده است. به بیان دیگر، دلمشغولی اصلی نویسنده یافتن پاسخی مناسب برای این سؤال است که چرا تحلیل گر سیاسی ما به تعبیر «سارتری» آن خود را کاملاً آزاد و انتخاب گر و البته غیر معمول می داند و تحلیل را صرفاً برای تحلیل می پسندد؟ مفروض نخستین نویسنده از یک طرف ریشه در رویکردهای غیر حرفه ای عمدتاً فلسفی حاکم بر نظام اندیشگی جامعه تحلیل گر ما، و از سوی دیگر، در فقدان و با قلت هزینه در امر تحلیل سیاسی-اجتماعی و نتایج و بازخوردهای ناشی از آن دارد.

ماهیت پیچیده، فضای کدر، ناکارکردگرایی فرا-رهیافتها، هزینه خطای بالا و محدودیت زمانی در عرصه سیاست، زمینه ساز کنشی بنام «گردگویی سیاسی» و ارائه تخمین متعارف می شود. سخن گرد بنابر تعریف، عبارت و جمله ایست که صدقش صرفاً معلول ساختار نحوی (گرامری) زبان و معنای لغات و واژه هایی است که در آن بکار رفته و بنابر این به کلی مستقل از واقعیت های خارجی و به بیان دیگر، فاقد

مابه ازای خارجی است. در پاره ای موارد تشخیص این قبیل عبارات سهل و آسان محقق می شود، برای نمونه: «مزار شریف یا سقوط می کند یا نمی کند»، و یا «امریکا یا به عراق حمله می کند یا نمی کند»، ولی در اغلب موارد تشخیص این گردگویی ها به سهولت امکان پذیر نیست: «ما تخمین می زنیم که احتمال سقوط مزار شریف بسیار کم است هر چند که نمی توان احتمال آنرا بکل منتفی دانست»، و یا «مپیش بینی می کنیم که مقاومت صدام بسیار غیر محتمل است اگر چه ممکن است واکنش و مقاومت جدی هم از خود نشان دهد». این تخمین ها در چه صورتی درست خواهند بود؟ اگر مزار

شریف سقوط کند یا اگر سقوط نکند؟ اگر عراق مقاومت کند یا نکند؟ در هر صورت این اظهار نظر درست است زیرا صدق آن از ارتباطش با عالم خارج و دنیای واقع ناشی نمی شود. در هر دو صورت باید به هوش سرشار تحلیل گر و پیش بینی صادق او آفرین و دست مریزاد گفت و در هر دو صورت کسی را نمی توان به علت ارائه تحلیل نادرست و به کجراهه بردن تصمیم سازان مسؤل دانست.

برآورد هزینه اندک و یا فقدان ریسک جدی در امر تحلیل و تخمین، افزایش روزافزون صاحبان تحلیل لحظه ای، جاغلان فکری و «آشفته بازار» های تفسیری رادر پی دارد. هر آن کس که سودای حرفه ای با کلاس و بی دردسر رادر سر می پروراند، یک شبه به جرگه تحلیل گان و نظریه پردازان سیاسی-اجتماعی می پیوندد و ذهن و قلم فرزانه! خویش را ممر درآمد و مسیر چهره شدن خود ساخته و همچون سایر اسلاف و یاران گذشته و حال خود، گوی سحرآمیزی پیش روی نهاده و تقدیر آدمیان و فرایند پدیده ها و حوادث پیچیده را به تسخیر و تحلیل می کشد. چنانچه در این میانه هم

اشتباهی رخ داد و گوی سحرآمیز به کج راهه هدایت کرد، نه از آن باب است که در صداقت و صراحت «گوی» خللی است، بل نشانه دخل و تصرف عدوانی ارواح شیطانی است. ارواحی که قابل رویت و احتساب نیستند و کسی را در / یا بر غفلت از آنان فرج و حرجی نیست. در این بازار مکاره هر عرصه کننده متاع یا تحلیلی در پی تبلیغ صداقت خود و اصلت و مرغوبیت کالای خود بوده و هر کس داعیه آن دارد که به معرفت اشراقی به بیان ارسطویی آن نائل آمده و به «مقدمات اساسی» (بدیهیات) و نیز علم تسخیر ذوات اشیاء و پدیده‌ها دست یافته است.^۷

گاهی اوقات نیز پوششی که شخص برای مخفی کردن گردگویی خویش بکار می‌برد از هر حیث کامل است و بنابراین کار تشخیص را به غایت دشوار می‌سازد. تخمین ما این است که اگر شرایط محیطی در حد کافی باشد، و متغیرها و عوامل خاص و مشخصی در صحنه نقش بازی کنند و زمانه نیز به کام باشد، مزار شریف سقوط نخواهد کرد، و یا امریکا به عراق حمله نخواهد کرد. اما روشن نیست که حد کفایت برای شرایط

محیطی و زمانی چه میزان است؟ نقش و درجه تأثیر این متغیرها و عوامل چقدر است؟ آیا واقعاً این تویوتاهای اهدایی امارات به طالبان بودند که موجب سقوط مزار شریف شدند؟ آیا استراتژی شایسته و کارای پاکستان و حمایت پنهان امریکا، راه را برای تسلط طالبان هموار کرد؟ آیا جنگ افغانستان، جنگ روحیه بود و گروهی که از عصبیت و روحیه برتر برخوردار بود، توانست هژمونیک بشود؟ آیا قدم مبارک «کوفی عنان» دبیر کل سازمان ملل موجب عدم بروز جنگ در خلیج فارس شد؟ آیا عقب نشینی تاکتیکی صدام نقش اصلی را در این عرصه بازی کرد؟ آیا افکار عمومی مردم امریکا تأثیری بازدارنده برجای گذاشت؟ آیا ترکیبی گوناگون از این عوامل موثر بوده‌اند؟ و آیا...؟ هم آنچه که این اظهار نظرها به شنونده منتقل می‌کند این است که «سقوط مزار شریف وقتی محتمل است که سقوط واقع شود» و یا «حمله عراق وقتی متصور است که حمله انجام شود» و بالعکس.

آنچه که بر همه انواع گردگویی مشترک است این است که به هیچ روی نمی‌توان آنها را ابطال کرد و البته این مهم

نیز به برکت استفاده از عبارت های چند پهلو و کلمات ابهام آمیز حاصل شده است. بدین ترتیب در عالم خارج هراتفاقی که بیفتد هیچیک از این قبیل جملات و اظهار نظرها ابطال نخواهد گردید. پوپر گزاره هایی نظیر فوق را که صرفاً به دلیل ساختار گرامری و وجود کلمات و عبارات و وجود عبارات و واژه های چند پهلو، همواره که مستقل از عالم خارج صادقند، گزاره های غیر علمی می نامد. یعنی گزاره هایی که ابطال پذیر نیستند. نظریه پوپر مبتنی بر عدم تقارنی است که میان تحقیق Verification و ابطال Falsification قضایا گزاره های کلی وجود دارد. وی بر این اعتقاد است که قضایای کلی را نمی توان محقق کرد لکن می توان آنها را ابطال نمود. ما هر قدر سیب و سایر اجسام سقوط کننده به زمین را شماره کنیم باز هم نمی توانیم بطور قطع و یقین به صدق نظریه جاذبه نیوتون اطمینان حاصل کنیم، لکن یک مورد خلاف (یعنی ماده ای که جاذبه بر آن بی اثر باشد) برای نشان دادن درستی نظریه جاذبه نیوتون کافی خواهد بود.^۸ به بیان دیگر، تنها آن دسته از نظریه ها که از محک ابطال - یعنی مواجهه با بینه های

خلاف و مناقض - به سلامت جسته اند بعنوان نظریه هایی که موقتاً صدقشان پذیرفته شده در نظر گرفته می شوند و البته این نیز تنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که بینه خلافی اکتشاف نشود. حال آنکه گزاره هایی نظیر «تخمین ما این است که مزار شریف به زودی سقوط می کند، هر چند که این احتمال وجود دارد که چنین نشود» علمی نیست زیرا هیچ راهی برای ابطال آن وجود ندارد. در عالم خارج چه اتفاقی می باید رخ دهد تا سبب ابطال این گزاره گردد؟ سقوط مزار شریف یا عدم سقوط آن؟ هر کدام که تحقق پذیرد گزاره فوق صادق خواهد بود.

از نظر پوپر، گردگویی همچون طالع بینی نمی تواند معما و لغزی را ارائه دهد. چنانچه پیش گویی یک منجم درباره سرنوشت فرد و جامعه ای نادرست از کار درآید، طناب تقصیر به گردن اطلاعات غلط انداخته می شود. عدم موفقیت در طالع بینی هیچگاه محرکی برای تغییر تنجیم نمی شوند. در طالع بینی هیچگاه عدم موفقیت در پیش گوئی درست، معمایمی که نیاز به حل کردن داشته باشد، به شمار آورده نمی شود. به دیگر سخن، عدم موفقیت

هیچگاه منجم را به اندیشه اصلاح و تدقیق نظریه نجومی خویش نمی اندازد. گردگو هم در تار و پود تنیده های خود گرفتار آمده و در گرداب بافته های خود همواره در حال تجربه حرکت از صفر به صفر است و ماورای آن تجربه ای را نمی شناسد.

ارائه تحلیل مشخص از اوضاع مشخص و تخمین آینده البته کار دشواری است. تحلیل و تخمین علمی، تواتر و تقابل داده ها و پردازش صحیح آنان را می طلبد. تحلیل گر را به پرهیز از پیش فرض ها، رویکرد فلسفی و محیط شخصی و بوروکراتیک فرا می خواند. به او توصیه می کند وقایع را آنگونه که هستند، ببیند و نه آنگونه که دوست می دارد. در همان حالی که او را به صداقت، شهامت و خطرپذیری علمی اندرز می دهد، وی را نسبت بازخوردهای منفی و هزینه سنگین تحلیل فضائیش بیم می دهد. وظیفه تحلیل گر سیاسی را خلق و نقد تعریف می کند. خلق فرضیه ها و حدس ها و تلاش برای نقادی آنها تنها آن فرضیه ای که از محک نقدهای متعدد سرافراز بیرون می آید، می باید بعنوان یک فرضیه معتبر مورد توجه قرار گیرد. به او هشدار می دهد که در طی

این فراگرد کاملاً هوشیار باشد تا گزاره غیر قابل ابطال یعنی گردگویی ها مورد استفاده قرار نگیرند. چرا که این قبیل گزاره ها تهی و فاقد هر نوع محتوای تحربی و واقعی هستند. و به او می گوید که اگر در پایان فراگرد حذف و ابطال بوسیله نقادی

بیش از یک گزاره یا تخمین و فرضیه محتمل الصدق باقی بماند و وی نتواند بین آنها یکی را انتخاب کند در آنصورت اخذ هر نوع تصمیم در خصوص آنها امری از سر شانس و اقبال ویا دلبخواهانه خواهد بود. به عنوان مثال، زمانی که تحلیل گر مسائل افغانستان مادر حذف و تأیید گزینه های تحلیلی خود نهایتاً بر سر انتخاب یکی از دو گزینه: (۱) «طالبان یک تهدید برای امنیت و منافع ما محسوب می شود» و (۲) «طالبان اساساً بالقوه و نه بالفعل نمی تواند تهدیدی برای ما تعریف شود»، حیران می ماند، راه برون رفتنش چیست؟ و یا زمانی که تحلیل کارشناسان مسائل امریکای ما بین انتخاب یکی از دو گزینه: (۱) «ورود امریکا به منطقه و حمله به عراق تهدیدی برای منافع و امنیت ملل ما محسوب می گردد» و (۲) «تضعیف و حذف صدام و رژیم بعثی عراق توسط امریکا برای

ما فرصت تلقی شده و در جهت تقویت منافع و امنیت ملی ما عمل می‌کند»، سرگردان می‌ماند، چاره چیست؟ بی‌تردید گردگویی تاکیدی اثباتی بر هر دو گزینه دارد. در این حالت به اصطلاح استراتژی گره خورده و استراتژی به بن بست می‌رسد. براستی برپایانه‌های کدام گزینه می‌باید طرحی راهبردی در انداخت؟ بر بستر کدام یک می‌توان به مثابه یک مرد خردمند به امر تصمیم‌سازی پرداخت؟ در چنین شرایطی دو راه برون رفت از این فضای معماگونه متصور است: اول اینکه تحلیل گر ما دو گزینه مزبور را در کیسه شانس انداخته و چشم بسته یکی را بیرون بکشد، و دوم اینکه داده‌ها Data و «امور واقع» Facts معین و روشهای علمی پردازش خبر را به کمک بطلید، بر تقویت یک گزینه و تضعیف دیگری بکوشد و فرضیه و گزینه‌ای که امکان ابطال‌پذیری بیشتری دارد را حذف نماید.

اظهار نظری که در آن تحلیلگر موضع مشخصی را اتخاذ نکرده و کار را به گردگویی برگزار کرده البته بی‌خطرتر است. لکن باید پرسید بی‌خطرتر برای چه کسی؟ برای کسی که می‌باید بر اساس نظر تحلیلگر به

تصمیم‌سازی پردازد یا برای خود تحلیلگر؟ البته بی‌خطر بودن این قبیل تحلیل‌ها بی‌هزینه حاصل نمی‌شود و می‌باید بهایی برای آن پرداخت کرد: تحلیل‌ها از این دست نه تنها علم و اطلاع و معرفت ما را از جهان خارج و از وضعیت دشمن افزایش نمی‌دهند، بلکه مرز بین واقعیت و عدم واقعیت را مخدوش می‌کنند و آد미ان را دنیای «وانموده» Simulation و «حاد-واقعیتی» Hyperreality غوطه‌ور می‌سازند، آنچه که «نیست» را «هست» جلوه می‌دهند، پدیده‌ها و حوادث مجازی را جانشین چهره حقیقی آنان می‌کنند، نمایش قدرت و جنگ روانی امریکا و طالبان را جامه‌ای عینی می‌پوشاند و تصویری کاملاً رنگی و مقهور و مجذوب‌کننده از وقایع اتفاقیه و فرایند آنان بدست می‌دهند.

به علت همین استعداد و خصیسه واقعیت‌نمایی گردگویی است که عده‌ای اساساً بر این عقیده شده‌اند که نه تنها بهره‌جستن از آن، خالی از فایده نیست، بلکه دستیابی بدان امری مشروع، مقبول و عقلایی است. از منظر اینان، اولین بهره‌مبادرت به گردگویی در پوشش و حریم امن

آن نهفته است. در عرصه آن تحلیلگر اجازه می‌یابد که هر گونه مسؤولیت تحلیل و تخمینی را از خود سلب نماید. بدون جمع‌آوری و پردازش داده‌ها به طریق علمی، تحلیلی کدر و غیر واقعی از پدیده‌ها و حوادث زمانه بدست داده و بر درستی و صحت نظر خویش اصرار ورزد.^{۱۰} دومین بهره‌گردگویی را می‌باید در استعداد شگفت‌انگیز آن در خلق و گسترش سرطان گونه متخصصان و تحلیل‌گران لحظه‌ای و صاحب‌نظران خلق الساعه جستجو کرد.^{۱۱} بدیهی است زمانی که ارائه تحلیل هزینه‌ای در بر نداشته باشد به تجارتي پرسود و بی ضرری تبدیل شده و طالبان بسیاری را بر گرد خود جمع می‌کند. هر کسی از بهر خود یار او می‌گردد و شانس و اقبال خود را در سپهر آن جستجو می‌کند. اگر گرفت که فبها و اگر هم نگرفت چیزی را از دست نداده است.

نکته‌ای که در اینجا می‌باید بر آن تاکید کرد این است که در وادی تحلیل و نظریه‌پردازی هیچکس از خطا و گزند دیو و ددان خفته در راه مصون نیست. فلسفه علم به ما می‌آموزد که «امور واقع» Facts و شواهد و داده‌های تجربی ملفوف و پیچیده در

تئوری‌ها Theory - laden هستند. به بیان دیگر، امور واقع از قبل و از همان آغاز پردازش به رنگ و هیات تخمینی در آمده‌اند. لذا هیچ گزارش و تحلیلی نمی‌تواند بگونه‌ای خالص و ناب عرضه گردد. هر مشاهده و تحلیلی افزون بر اینکه مبتنی بر امور محسوس است واجد جنبه‌های نظری یعنی مبتنی بر پیش‌فرض‌ها، پیش‌تجربه‌ها، قرائت‌ها، تاویل‌ها و تفاسیر نیز هست. لذا آنچه که اهمیت دارد این است که چگونه با بهره‌جستن از اصول و فنون علمی تحلیلی مشخص از اوضاع مشخص و یا نامشخص ارائه کنیم؟ چگونه با پردازش صحیح داده‌های خام، تخمین واقعی تری از فرایند تحولات امور داشته باشیم؟ چگونه از خطاها و بازخورد‌های منفی می‌باید پند آموخت؟ چگونه می‌باید فرایند تحلیل و تعلیل را از حصار پیش‌فرض‌های سترون رهانید؟ و در یک کلام چگونه از گرداب گردگویی مصون مانیم در چنبره فسون و فریبش گرفتار نیاییم؟

این مهم تنها از رهگذر صورتبندی جملات و عبارات بگونه‌ای که ما را قادر سازد از آنها نتایج ابطال‌پذیر استنتاج کنیم،

امکان‌پذیر خواهد بود. به بیان کلاوس ویتز، «جستجو برای یافتن علل، واریسی و معاینه وسایل، ما را به قلمرو نظریه رهنمون می‌گردد، یعنی به قلمرو گزاره‌های کلی و همواره صادق که مستقیماً و بلاواسطه از موضوعی که در دست بررسی داریم، نتیجه نمی‌گردد... از اینجا می‌توان دریافت که یک نظریه موجه، مبنای اساسی برای نقادی بشمار می‌آید... اما عقیده به امکان دستیابی به نظریه‌ای که به همه حقایق عالم قابل اعمال باشد، خیال خامی بیش نیست... اینکه بعنوان یکی از قواعد نقادی به این قایل شویم که نقد ما نباید به ساحت نظریه مقدسمان نزدیک شود و آنرا خدشه‌دار سازد صرفاً نوعی فضل‌فروشی ابلهانه است.»^{۱۲}

آموخته کلاوس ویتز تا آنجایی که به عدم امکان دستیابی به یک نظریه و آموزه جهان‌شمول تاکید دارد شفاف و منطقی بنظر می‌رسد، اما آیا بدان معناست که یک

تحلیل‌گر همواره می‌باید داده‌های سیاسی را بر تئوری و چارچوب نظری خود رجحان دهد؟ و یا اساساً قایل به نوعی روش‌شناسی هرج و مرج طلبانه در حوزه مسائل سیاسی-اجتماعی شود؟ در تحلیل پدیده

یادداشتها:

۸. کارل ریموند پوپر، منطق اکتشاف علمی، ترجمه احمد آرام، تهران سروش، ۱۳۷۰ و نیز نگاه کنید به: پوپر، ک.ر. شناخت عینی: برداشتی تکاملی، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت انتشارات علمی-فرهنگی، ۱۳۷۴
۹. دو یا چند «تخمین محتمل الصدق» بر طبق نظر پوپر، زمانی متصور است که این تخمین ها با همه شواهد موجود سازگار باشند. یعنی هیچیک توسط داده ها و اطلاعات ابطال نگردند.
۱۰. حکایت اینان همچون حکایت ملانصرالدین است که می گوید: اینجانی که من ایستاده ام وسط و مرکز زمین است، اگر قبول نداری متر کن.
۱۱. مطالعه مقاله «علل شکست اندیشمندان ساسی امریکا در شناخت سیاست های خاورمیانه» نوشته جیمز بیل، ترجمه علی عاشوری (ایران، سال چهارم - شماره ۱۰۷۵، چهارشنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۷۷) را در این زمینه پیشنهاد می کنم.
۱۲. نگاه کنید به کتاب «در باب جنگ» کارل فن کلاوس ویتز.
۱. در نوشتن این ستور بسیار از مقاله زیر بهره برده ام
Issac Ben - Isrsel, "Philosophy and Methodology of Intelligence: the Logic of Estimate Process", in *Intelligence and National Security*, October 1989, London, pp. 660- 719
۲. جان ام. کالینز، استراتژی بزرگ، ترجمه کورش بایندر، دفتر مطالعات سیاسی و بین امللی، تهران، ۱۳۷۰
۳. از نمایشنامه *Lysistrata* اثر آریستو فانس
۴. نگاه کنید به توماس کوه، ساختار انقلاب علمی، ترجمه احمد آرام تهران: سروش، ۱۳۶۹
۵. اکتوش بین نظریه ها و برنامه های تحقیقاتی فرق قائل است. یک نظریه تحقیقاتی Research Programme متشکل از دو قاعده مندولوژیک است: اولی به آن دسته از راه های تحقیق که می باید پیگیری شود اشاره می کند (معین کشف مثبت Positive Heuristic) و دیگری راه هایی را که می باید از آنها اجتناب کرد مشخص می سازد (معین کشف منفی Negative Heuristic).
6. Feyerabend Paul, *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory* (London: NLB, 1975)
7. See Popper K.R., *The Open society and its Enemies*, (1971).